



آیت الله قرهی: عبد صالح؛ نافذ البصیره می شود/ چرا حر برگشت؟

آیت الله قرهی گفت: تنها کسانی مطیع فرمان خدا و رسولش و اولوالامر می شوند که عبد صالح خدا باشند. عبد صالح خصلت انبیا را پیدا می کند که یکی از خصایص انبیا این است که آن ها نافذ البصیره هستند.

آیت الله قرهی گفت: تنها کسانی مطیع فرمان خدا و رسولش و اولوالامر می شوند که عبد صالح خدا باشند. عبد صالح خصلت انبیا را پیدا می کند که یکی از خصایص انبیا این است که آن ها نافذ البصیره هستند.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مشروح سخنرانی آیت الله قرهی در ظهر تاسوعای حسینی است که از نظر می گذرد.

عبد صالح خدا مطیع محض خداست

تنها کسانی مطیع فرمان خدا و رسولش و اولوالامر می شوند که عبد صالح خدا باشند. بالجدّ تا انسان عبد صالح خدا نشود مطیع نمی شود. اگر عبد صالح نشد هر روز به یک عنوانی از اطاعت سرباز می زند و مطیع مولای خود نمی شود آن ها که در عالم اطاعتشان اطاعت حقیقی بود طبعاً عبد صالح خدا بودند. ای نیک کد است و یک حقیقت است.

اگر کسی عبد صالح خدا نشد طبیعی است هر بار نسبت به مولای خودش ان قلت می آورد و اشکال می تراشد. و یکی از خصایص کسانی است که عبد نیستند و صالح نشدند. اما اگر کسی عبد صالح خدا شد مطیع بالله می شود در این فرازی که از بهترین القابی است که حضرت صادق القول و الفعل (ع) در زیارت نامه قمر بنی هاشم (ع) بیان فرمودند و خیلی هم جالب است از هر جایی شما می توانید این را بیان کنید.

یک نکته بسیار مهمی که بعضی از بزرگان و اعظم بیان کرده اند از جمله آیت الله مولوی قندهاری آن کنز خفی الهی، و آیت الله العظمی مرعشی نجفی فرمودند: در امام زاده هایی که شما می روید اینکه منسوب است کفایت می کند، اینکه آیا شجره نامه دارد یا خیر نیاز نیست. یکی از مطالب این است که وقتی در امامزاده ها می روید یک سلامی هم به ابوالفضل العباس (ع) بدهید و این سلام همین فراز منقول از امام صادق (ع) باشد: «السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین» این مطلب را که امام صادق برای ایشان قرار داد یعنی هر کس عبد صالح خدا شد در ردیف انبیاء است.

عبد صالح؛ نافذ البصیره می شود

در سوره نساء آیه ۶۹ آمده: «من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً» و این نکته بسیار مهم که عبد صالح خدا مع النبیین است، ذیل آیه شریفه در اعیان شیعیه جلد هفت تبیین به این است: کسانی که عبد صالح خدا می شوند، خصوصیات نبی پیدا می کنند و همان اول مطیعان خدا هستند. آن ها که عبد صالحند خصلت انبیا را پیدا می کنند که یکی از خصایص انبیا این است که آن ها نافذ البصیره هستند؛ یعنی آن ها می بینند مطالب را، بله به مصلحت امت لب به سخن نمی گشایند ولی گاهی هم شده بواسطه بعضی از چیزهایی که ترسیدند برای امت باشد نفرین هم کرده اند اما تنها پیامبری که نفرین نکرد و امت او را از همه امم نسبت به نبیشان اذیت کردند پیامبر عظیم الشان بود. که فرمود: هیچ نبی ای مثل من اذیت نشد. ولی دلسوز هم بود تاجایی که خداوند فرمود: بس است حبیب من! نزدیک است خودت را هلاک کنی این ها هدایت نمی شوند و ایمان نمی آورند خصوصیت منافق این است که هر چه معجزه هم نشان بدهی می گوید دروغ است! اصلاً نیست! مگر می شود؟! یا نهایتاً می گویند سحر و جادو است پیامبر جادو بلد است و حتی به یک عده گفتند: وقتی می روید مکه در گوش هایتان پنبه بگذارید چون فردی به نام محمد جادو بلد است، حرف هایی بلد است که شما را جادو می کند.

لذا اگر انسان عبد صالح خدا باشد مطیع می شود ولی اگر نباشد هر چه معجزه ای هم ببیند باز شک می کند و می گوید این سحر و جادو است. ما که از پشت پرده خبر خبر نداریم این سحر و جادوست. لذا اگر کسی مطیع باشد حال انبیاء را به دست می آورد و بصیر می شود. بصیر؛ یعنی آگاه و نافذ البصیره؛ یعنی آن بصیرتی که او ایجاد کرده عامل می شود دیگران هم به راه راست هدایت شوند و بصیرت او مصباح و چراغ راه دیگران می شود، نور و هدایت می شود برای دیگران. او فقط کسی است که مطیع خدا می شود و مطیع خدا کسی می شود که عبد صالح خدا باشد.

در باب اینکه وقتی برای ابی عبدالله (ع) بیان می شود: «اشهد انک قد اقامت الصلوة و اتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن

المنکر» جمله بسیار زیبایی را دارد چه کسانی می‌توانند بصیرت پیدا کنند، آن‌هایی که مطیع بالله بشوند، مطیع بالله چگونه بوجود می‌آید؟ هر چه از جانب خدا آمد ولو به صورت ظاهر و اولیه سخت بود بپذیرد.

چرا حر برگشت؟

یک جمله بسیار عالی را آیت الله العظمی آقا شیخ جعفر شوشتری (رحمة الله علیه) دارند، بسیار عالیست، می‌دانید چرا حر برگشت؟ اول: عشق به صلات داشت و او اصلاً اهل نماز بود و خیلی نماز را دوست داشت دوم مقید بود به جماعت باشد سوم می‌دانند امام جماعتش باید معصوم باشد لذا وقتی وارد کربلا شدند با حر به عنوان سپه سالار لشکر با سپاهش با حضرت به نماز ایستادند. در حالیکه می‌توانست با سپاه پرجمعیت خودش در مقابل حضرت که حدود صد نفر بودند نماز باشکوهی به ظاهر برگزار کند ولی این کار را نکرد بعد ایشان جمله قشنگی بیان می‌کنند: آن کسانی که از نماز اول وقت سر باز بزنند نه اینکه کاهل نماز باشند که یک بار بخواند و یک بار نخواند فقط از نماز اول وقت سر باز بزنند یک زمان امکان دارد از حرف مولایشان هم سر باز بزنند.

چه زمانی می‌تواند مطیع امر خدا باشد؟ چه زمانی می‌تواند عبد صالح خدا باشد؟ آن کسی که نمازش را اهمیت بدهد. ای بسا کسانی که نمازشان را اهمیت ندهند، یک زمانی آقا جان، حضرت حجت هم بیاید، در مقابل ایشان هم بایستند. حالا می‌گوید: حسین، حسین و عشق به ابی‌عبدالله هم دارد، اما یک موقع می‌بینی گرفتارش می‌کند.

لذا بحث نماز را شوخی نگیریم. اصلاً گفتند: مرز بین اسلام و کفر، همین نماز است. یعنی اگر کسی بخواهد نشان بدهد که من مسلمانم، ظاهرش همین نماز است و باید نماز بخواند.

شیطان بعد از رجیم شدنش از خدا چه خواست؟

جالب این است که شیطان هم فقط بر روی همین دست گذاشته و نمی‌خواهد انجام شود. یک کسی بگوید: من اتصال به خدا پیدا می‌کنم، منتها طور دیگری، مثلاً در دل شب دعا می‌کنم، وقتی می‌خواهم بخوابم، چشم‌هایم را می‌بندم، با خدا حرف می‌زنم که من را ببخش، چنین و چنان است و ... اما پروردگار عالم می‌گوید: همان چیزی که من خواستم، باید انجام شود.

می‌دانید شیطان چه گفت؟ روایت است که شیطان بعد از این که رجیم شد، برگشت، گفت: خدایا! تو من را از این قضیه معفو عنه کن، من را ببخش، من بر آدم نمی‌توانم سجده کنم - البته این نشانه‌ی غرور و تکبر او بود، فکر کرد دیگر بهتر از او کسی نیست - ولی عبادتی را برای تو انجام می‌دهم که هیچ احدی نتواند انجام بدهد.

می‌دانید یعنی چه؟ اولاً تصوّر کرده که خودش بهتر از دیگران است. کسی که بگوید: من عبادتی می‌کنم که هیچ کس نمی‌تواند؛ یعنی من خیلی بلدم. این درست همان تکبر، غرور و نفس دون است. اگر انسان فکر کند که خودش بهتر از همه است، بگوید: اصلاً هیچ کس نماز من را ندارد، من که دائم در حال نماز هستم و ... باخته است.

شیطان گفت: من فقط سجده نمی‌کنم. پروردگار عالم گفت: اتفاقاً من از تو فقط همین را می‌خواهم. یعنی می‌خواهم امر من را انجام بدهی. مهم این نیست که تو چه عبادتی می‌کنی.

برای این که خوب در ذهنمان جا بیفتند، یک طور دیگر بگویم، اگر یک روز پروردگار عالم بگوید: اصلاً شما نماز نخوانید و به جای آن، عمل دیگری انجام دهید، من آن را فرض می‌کنم. بر ما هم فرض است که همان عملی را که خدا گفته، انجام دهیم. امروز پروردگار عالم می‌گوید: من می‌خواهم به همین طریق در مقابل من، رکوع و سجود کنید، درست است که قلبت به طرق دیگر هم متصل به من می‌شود، اما من این را می‌خواهم. گرچه آن کسی هم که می‌گوید: قلبم بدون نماز هم متصل می‌شود، دروغین است؛ چون به موقعش؛ یعنی آن موقعی که پروردگار عالم می‌گوید، یک‌باره جا خالی می‌کنی. خیلی عجیب است که انسان این‌طور باشد.

بصیرت حضرت عباس و رد امان نامه شمر

کسانی که عبد صالح هستند که نشانه‌ی عبد صالح از صلاه شروع می‌شود و جلو می‌آیند، مطیع لله می‌شوند، بعد از آن نافذ البصیره می‌گردند و دیگر معلوم است که راه را برای دیگران باز می‌کند.

در همین زیارت مخصوص حضرت ابوالفضل العباس - که آیت حق، حاج شیخ عباس قمی، آن مخلص لله هم در مفاتیح الجنان

آورده - می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعًا لِلتَّيْبِينَ»، شهادت می‌دهم که عمر بابرکت خود را در بصیرت گذراندی. به صالحان عالم اقتدا کردی. یعنی نه فقط در کربلا، بلکه همیشه بصیر بودی.

این بصیرت حضرت عباس است که ایشان را مطیع مولایش قرار می‌دهد. چون عبد صالح خداست.

وجود مقدس امام صادق(ع) می‌فرماید: «كَانَ عَمَّتَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أُبَلَى بِلَاءَ حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا»، عمویمان عباس، نافذ البصیره بود و ایمان در وجودش، غوغا می‌کرد.

حالا چه کسی می‌تواند این‌طور بصیر باشد، راه را متوجه باشد و موقعی که او را دعوت می‌کنند، به اشتباه نرود؟ می‌دانید ابن عباس با پول خریده شد؟ گرچه بعد توبه کرد و بر سر خودش زد که عجب اشتباهی کردم. ابن عباس با پول خریده شد. ولی عصر تاسوعا را از این جهت برای حضرت عباس قرار می‌دهند که وقتی به دنبال ایشان آمدند، ایشان نپذیرفتند.

شمر ملعون دو مرتبه به سراغ حضرت عباس آمد، یک مرتبه امان‌نامه آورد که حضرت اصلاً جواب او را ندادند. حضرت ابی‌عبدالله بیان فرمود: برو و جوابش را بده، حضرت عباس نمی‌خواست با این‌ها روبه‌رو شود؛ چون می‌دانست این‌ها چه هستند و برای چه آمدند. وقتی امان‌نامه را آورد که بدهد، گفت: این برای - به ظاهر - خواهرزاده‌های من هست؛ امام به قمر منیر بنی‌هاشم فرمود: او را اجابت کن، گرچه فاسق هم باشد. لذا او به امر مولا رفت و إلا نمی‌رفت.

وقتی هم شمر گفت شما در امان هستید، فرمود: این امان‌نامه بر سرتان بخورد، پسر رسول خدا را در محاصره قرار دادید و برای من امان‌نامه آوردید؟! بعد جمله‌ای را بیان کردند که خیلی زیباست، حضرت ابوالفضل العباس می‌گویند: اگر اجازه داشتم، همین الآن سر از بدن تو ملعون جدا می‌کردم. خجالت نمی‌کشی برای من امان‌نامه می‌آوری؟!

لذا وقتی قمر منیر بنی‌هاشم برگشت، دارد که سرش پایین بود و ابی‌عبدالله و خواهرشان حضرت زینب، به استقبالشان آمدند. وقتی کسی نافذ البصیره باشد، راه را از بیراهه می‌فهمد. البته ایشان تالی تلو معصوم است و قیاسش با دیگران مناسب نیست. پروردگار عالم چون دیدند ابوالفضل العباس در این اوج معرفتی است، با این که برادرانش هم شهید شدند، آن‌ها کنار شهدای کربلا در پایین پای وجود مقدس ابی‌عبدالله مدفون هستند، اما پروردگار عالم می‌خواهد ابوالفضل العباس مخصوصاً جای دیگری دفن شود و دو حرم در آن‌جا باشد و یقین بدانید که بین‌الحرمین، جایگاه اجابت دعاست و انسان دیگر در آن‌جا نباید کفش بپوشد.

شیعیان از کارهایی که موجب سوءاستفاده وهابیت می‌شود، پرهیز کنند

لذا کفش پوشیدن در بین‌الحرمین جایز نیست. البته این که برخی کارهایی می‌کردند که بعضی از علماء هم واکنش نشان دادند، درست نبود. مثلاً خم می‌شدند و صدای سگ درمی‌آوردند و ... کارهای نامناسبی که فقط وهابیت آن‌ها را در دست می‌گرفت و نشان می‌داد. این کارها را نه خود ابی‌عبدالله قبول دارد، نه حضرت عباس و ... انسان باید واقعاً شعور داشته باشد و یک مقدار بفهمد. ما خاک پای معصوم و سگ درگاه آن حضرات هم نیستیم، مثلاً شاه عباس هم امضاء می‌کرد، می‌نوشت: کلب آستان علی، اما این مطالب، وقت و موضعی دارد، اما تو بیایی و چیزی بر گردنت بیاندازی و کس دیگری در دستش بگیرد و ببرد و چهار دست و پا راه بروی و صدا دریاوری، باعث می‌شود که دین زیر سؤال برود.

انسان باید بالاخره بفهمد، شعور هم خوب چیزی است، برخی متأسفانه ندارند و مغزشان تهی است. دیگر بیشتر از بزرگانمان که نباید قدم برداریم. بارها بیان کردم: در همان نماز جماعت هم می‌گویند: رکوع را زودتر از امام جماعت نروید. جلوتر از امام جماعت، سر از رکوع برندارید. زودتر از امام جماعت به سجده نروید و سر از سجده برندارید. ببینیم علمای ربّانی و مراجع عظام چه می‌گویند تا یک موقع به بیراهه نرویم و اشتباه نکنیم. وهابیت هم در دستش بگیرد، همه‌ی خوبی‌ها را کنار بگذارد و یک چیزی را بزرگ‌نمایی و اعلان کند که شیعه این است. یا مثلاً قمه‌زنی را نشان دهند و بگویند: شیعه این‌طور است! بچه‌ی بدبخت دارد گریه می‌کند، قمه بر روی سرش می‌زنند، بچه خون را می‌بیند و وحشت می‌کند. بعد می‌گویند: ببینید این شیعیان هستند که می‌گویند ما سر بچه‌ها را می‌بریم، خودشان دارند سر بچه‌های خودشان را می‌زنند. این‌ها را در شبکه‌های ماهواره‌ای خودشان گفتند که من دارم می‌گویم. این کارها را نکنیم، گرفتار و بیچاره می‌شویم.

به خاطر همین است که برخی از بزرگان گاهی از بیان مطالب حقه هم ابا می‌کردند و دهانشان را می‌بستند، چون می‌دیدند اگر یک مطلب حقه بگویند، یک نفر دیگر هم دو مورد روی آن اضافه می‌کند. این خیلی بد است.

بعد از معرفت، دیگر مطیع محض باشیم

اصلاً مطیع لله بودن می‌دانید یعنی چه؟ یعنی همان‌طوری که به ما گفتند، همان را انجام بدهیم. اصلاً شیعه همین است، یعنی پا جای پای امام بگذارد، نه یک قدم جلو، نه یک قدم عقب، هر چه گفت، بگوید: چشم. سمعاً و طاعتاً. اول باب معرفت می‌خواهد، اگر انسان باب معرفت‌الله و باب معرفت به حضرات معصومین و اولیاء خدا پیدا کند، دیگر هر چه گفتند، چشم می‌گوید. اول معرفت پیدا کن، بعد دیگر برای خودت اضافه‌اش نکن. گفتند: ده مرتبه یا الله بگو، ده مرتبه بگو. حالا این را یازده کنی، درست نیست. البته یک موقع انسان شک دارد، یکی دیگر می‌گوید، آن اگر به قصد رجاء باشد، ایرادی ندارد، اما اگر به عنوان ورود باشد صحیح نیست. ورود، همان چیزی است که تبیین کردند. اگر من یک چیزی اضافه کنم، فردا دیگری هم چیز دیگری اضافه می‌کند، فردا آن یکی دیگر هم چیز دیگری اضافه می‌کند و ... مدام اضافه می‌شود و دین از چارچوب اصلی خود بیرون می‌رود. گاهی با یک احکام، مسئله و مطلب جزئی شروع می‌شود، آن را اضافه می‌کنیم، لذا گرفتار می‌شویم.

چرا گاهی اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشأن حتی مطالب حقه عرفان را تعطیل می‌کنند؟ برای این که بعضی‌ها دکان و بازار راه می‌اندازند. مگر چه می‌خواهیم؟! مگر مرگ را نمی‌بینیم؟! اولیاء خدا مجبور می‌شوند سکوت کنند و حرف نزنند. مانند آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی که مجبور شدند به آیت‌الله سید محمد اصفهانی که شاگرد آیت‌الله قاضی بودند، بگویند: شما به مسقط برو - که بعد از آن، به آیت‌الله مسقطی معروف شدند - یعنی ایشان را به نوعی تبعید کردند. بعد هم به آیت‌الله قاضی گفتند: شما هم جمع کنید که کسی متوجه نشود. لذا گاهی مع‌الأسف باید مطالب حقه را هم جمع کرد، به این خاطر که برخی دکان و بازار می‌زنند، برخی اضافه می‌کنند و مطالبی پیش می‌آید.

و الا یکی از مطالبی که واقعیت دارد این است که بین‌الحرمین، جایگاه دعاست و همه به خاطر حضرت ابوالفضل العباس است و خدای متعال خواسته این‌طور قرار دهد و او نافذ البصیره است.

چه کنیم بصیرت به دست آوریم؟

زیاد یاد خدا بودن

چه کنیم نافذ البصیره باشیم و بصیرت برایمان به وجود بیاید؟ من یک روایت بخوانم، از امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌أبی‌طالب(ع) که در غررالحکم است، فرمودند: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ»، هر کسی زیاد یاد خدا بود - که مصداق یاد خدا را بیان کردیم که نماز است. اصلاً بالاترین مصداق یاد خدا، نماز است - بصیرت به دست می‌آورد.

کسب معرفت و شناخت

یکی یگر بحث معرفت و شناخت است. البته وقتی شناخت پیدا کردیم، دیگر باید مطیع شویم. دلالت بر معرفت، اطاعت است. اگر اطاعت نکردیم، معلوم است که هنوز معرفت نداریم. چون اگر واقعاً معرفت پیدا می‌کردیم، اطاعت می‌کردیم. اگر راست می‌گویم من معرفت به امیرالمؤمنین پیدا کردم، اطاعتش می‌کنم.

باز این روایت از امیرالمؤمنین است، در بحارالانوار، جلد ۲۶ آمده: «فإنه لا يبلغ أحد من شيعتنا حد الاستبصار حتى يعرفني بالنورانية، فإذا عرفني بها كان مستبصراً بالغاً كاملاً»، برای ما شیعیان که ادعای شیعه بودن داریم بیان می‌کنند، انصافاً این روایت، درّ است. فرمودند: هیچ یک از شیعیان ما نیست که به بصیرت برسد، مگر این که با شناخت به من (اول باید شناخت پیدا کرد و به باب معرفت رسید)، به نورانیت برسد. اگر معرفت امیرالمؤمنین را داشتیم، به نورانیت می‌رسیم.

ابوالفضل العباس، معرفت به امام زمان خودش که برادرش هم هست، دارد، لذا به نورانیت رسیده، می‌گویند: قمر منیر بنی‌هاشم! قمر نورانی. من در سال‌های پیش هم بیان کردم، حالا با این روایت تطبیق می‌دهیم، بیان کردم: می‌دانید چرا قمر می‌گویند؟ نه این که از امام زمانش قشنگ‌تر باشد، بلکه او به امام زمانش نزدیک‌تر است. ماه شب چهارده دیدید؟ نورانی است. برای اینکه انعکاس نور خورشید و آن حدش نسبت به زمین و در آن شبی که برای ما آن‌طور قرار می‌گیرد، بیشتر است. نور بیشتر به او و نزدیکی آن به زمین، تلاًؤ نورش بیشتر است و الا ماه که از خودش نور ندارد. انعکاش نور خورشید است.

قمر منیر بنی‌هاشم است، برای این که نزدیکی او به خورشید امامت، نه از باب این که برادرش است، نزدیک است. بلکه نزدیکی معرفتی، ملاک است. حضرت می‌فرمایند: حتی يعرفني بالنورانية، آن کسی که به من معرفت پیدا کند، به نورانیت می‌رسد.

فإذا عرفني بها كان مستبصراً بالغاً كاملاً، پس موقعی که به این مقام شناخت پیدا کرد، به وسیله‌ی معرفت نورانی شد، به طور

کامل و تمام و کمال، به بصیرت می‌رسد.

ابالفضل العباس، نافذ البصیره است، برای این که به طور کامل و تام بصیر شده، چون به طور کامل و تام، اول امام را می‌شناسد، دوم مطیع امام است. چون اگر نمی‌شناخت، مطیع هم نبود. وقتی می‌گوید: می‌خواهم به جنگ بروم، سینه‌ام دیگر تحمل ندارد. حضرت می‌فرمایند: اول برو آب بیار، می‌گوید: چشم. مطیع است.

اطاعت به جایی می‌رسد که وقتی انسان از امام، نورانیت می‌گیرد، می‌فهمد هیچ موقع مقدم بر امام نیست. حتی در خوردن آب هم همین است. وقتی ما تشنه‌ی تشنه شویم، شاید بعضی، اما خیلی کم، بتوانند خودشان آب نخورند. ما در جنگ هم دیدیم که در محاصره‌هایی که عطش همه را گرفته و بعد یک طور باز شده و آبی آمده، دیگر اصلاً طرف متوجه نیست که تحمل کند دیگران بخورند، اما بعضی‌ها هم بودند که اول خواستند دوستانشان آب بخورند.

دل کندن از دنیا و شجاعت

ابالفضل العباس جنگ نمایان کرده و خود این شجاعت هم از همین مسئله به وجود می‌آید. وقتی بصیر شدی، معرفت به امام پیدا کردی، مطیع شدی، دیگر اصلاً چه می‌خواهی؟! بیان کردیم کسی که شجاع باشد، به دیگران ظلم نمی‌کند. اما کسی شجاع نیست که دل به دنیا بسته باشد.

الآن هم پیش می‌آید، بنده‌خدایی می‌گفت: تیر خوردیم، همان لحظه همه چیز آمد، حالا یک موقع انسان دل می‌کند و اصلاً این‌ها برایش مهم نیست. خوب شاید برود. اما یک موقع می‌بینی دل نمی‌کند. این‌طور هم هست.

اما کسی که شجاع باشد، یک دلیلش این است که وقتی مطیع امر مولا است، همه چیزش را مولا می‌داند، لذا شجاع هم می‌شود و از همه چیز دل می‌کند و به دنیا دل نمی‌بندد. دنیا را ابزار آخرت می‌داند. دنیا را مزرعه‌ی آخرت می‌داند و شجاع می‌شود. اگر این حالت نباشد، شجاع هم نمی‌شود.

شجاعت، پیروزی نقد و همیشگی است

وجود مقدس امیرالمؤمنین(ع)، در عیون الحکم و المواعظ، می‌فرمایند: «الشَّجَاعَةُ نَصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ»، شجاعت، نصرتی نقد است. یعنی کسی که شجاع است، همیشه پیروز است. چون ترسی ندارد و اگر کشته هم شود، پیروز است. همه هم بعدش می‌گویند: عجب شجاع بود. خصوصیت شجاعت این است: پیروزی‌ای است که همیشه در دستش هست، جمله‌ی خیلی زیبایی است. کسی که شجاع است، کأنّ همیشه پیروزی در دستش است. پیروزی او در همین شجاعتش نهفته شده، نمی‌ترسد، تا نهایت می‌رود، ولو به شهادت برسد. دشمن هم می‌گوید: عجب نترس بود!

لذا پیروز حقیقی، این است که به ظاهر بر دشمن پیروز شود، البته آن هم یک نصرت است، اما نصرت حقیقی، برای آن کسی است که شجاع است و ترس ندارد. البته آن شجاعتی که تعریف کردیم، شجاعتی که زورگویی به مردم نباشد، شجاعتی که فقط برای خدا باشد، آن پیروز است، هیچ موقع هم نمی‌ترسد.

الشَّجَاعَةُ نَصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ، نصرت همیشگی و فضیلتی ظاهر است، یعنی همه می‌گویند: این نصرت دارد.

غیرت؛ میوه‌ی شجاعت

اما شجاعت یک خصوصیت دیگر هم دارد. باز در عیون الحکم هست که حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «ثَمَرَةُ الشَّجَاعَةِ الْغَيْرَةُ»، میوه‌ی شجاعت، غیرت است. یعنی کسی که شجاع هست، غیرت هم دارد.

ابالفضل العباس غیور است، غیرتمند است. کما این که خود اُبی‌عبدالله هم غیرتمند است، آن ملعون وقتی می‌خواست ببیند اُبی‌عبدالله شهید شده یا خیر، با این همه تیر و زدن و ...، إرباً إرباً شد، مقطع الاعضاء شد - که هر دو برای حضرت هم هست - گفت: حسین! به خیمه‌هایت حمله کردند. یک موقع دیدند سر اُبی‌عبدالله بالا آمد. انسان، غیور می‌شود دیگر. میوه‌ی شجاعت، غیرت است.

عباس هم غیور بود، همین که به بچه‌ها نگاه کرد که از زور تشنگی لباس‌ها را بالا زدند و مشک‌ها را بغل کردند و برخی هم بر روی خاک افتادند، خود ایشان هم به خاطر امر مولا، هم دیدن این صحنه راهی شط شد